أعوذُ باللَه مِن الشَّيطان الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمنِ الرَّحيم‌

الحَمدُ لِلَّه رَبِّ العالَمين‌

وَالصَّلوة والسَّلام عَلى سَيِّد المُرسَلين و أشرَف النَّبيّين‌

مُحمَّدٍ وَ آل ه الطَّيّبي ن الطّاه رين‌

وَاللَعنةُ عَلى أعدائهِم أجمَعين‌

إلى يومِ الدّين‌

 قلتُ یا اباعبداللَه! ما حقیقه العبودیه قال: ثلاثه اشیاء: أَن لا یری العبدُ لِنَفسِهِ فِیما خَوَّلَهُ اللَه مِلكاً، لِانَّ العبیدَ لایكون لَهُم مِلك، یرونَ المالَ مالَ اللَه، یضَعُونَه حیثُ امَرَهُم اللَه بِه، وَ لا یدَبِّرُ العَبدُ لِنَفسِهِ تَدبیراً،

 صحبت راجع به فقره ثانیه از این سه قسمی كه امام صادق علیه‌السّلام بیان می‌كنند و آثار عبودیت را حضرت در این جا می‌شمرند بود كه بنده تدبیری برای خود نمی‌تواند اتّخاذ كند. معنای این مسأله و كیفیت تدبیر در جلسات گذشته عرض شد.

 بحث ما راجع به كیفیت حكومت و تدبیر امور اجتماعی و حكومت مردم بود در مكتب انبیاء و ائمّه علیهم السّلام، و نحوه اداره امور براساس مكتب انبیاء، عرض شد محوریت حكومت رسل الهی و اولیاء الهی براساس محوریت توحید است یعنی اتّجاه مسأله و سمت‌گیری و جهت‌گیری در تمام حركات و سكنات و اوامر و نواهی در حكومت انبیاء به سمت توحید است. یعنی به سمت حق بدون در نظر گرفتن هیچ گونه مصلحت شخصی و منافع شخصی و تحزّب و تمایل به گروه خاص و یا شخص خاص.

 ببینید سیدالشّهداء علیه‌السّلام وقتی كه آن خطبه‌ای را كه می‌خواند در ضمن آن خطبه منویات و اهداف خود را در این سفر عظیم بیان می‌كند در همه اینها هیچ وقت خود را مطرح نمی‌كند و در این راستا بین خود و بین دیگران تفاوتی قائل‌

 نمی‌شود حالا این كه من امام شما هستم شما باید به طرف من بیائید دور من باشید، از دستورات من پیروی كنید، غیر مرا كنار بگذارید اصلًا در كلام سیدالشّهداء نیست.

 حضرت می‌فرماید: اللَهمّ انّك تعلم أنّه لم یكن ما كان منّا تنافساً فی سلطان و لا التماساً من فضول الحطام،" خدایا تو می‌دانی آن چه كه از ما سر زده است یا سر خواهد زد برای رسیدن به یك مقام و برای رسیدن به یك پست دنیوی نیست. منظور ما سلطه نیست، منظور ما استیلاء نیست، ما خدا را برای استیلاء بر مردم نمی‌خواهیم، دین را برای استیلاء بر نفوس مردم واموال و اعراض مردم به كار نمی‌گیریم" این كلام سیدالشّهداء است دیگر، منظور ما خود خداست در هر مظهری و در هر جلوه‌ای.

 البتّه این عبارت شبیه آن عبارت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است كه می‌فرماید:" اللَهمّ انّك تعلم أنّه لم یكن ما كان منّا تنافساً فی سلطان و لا التماساً من فضول الحطام" یعنی ما برای زیاده‌طلبی نیامدیم دست به این كار بزنیم."

 حطام، حطام دنیوی، اینها همه‌اش حطام است دیگر. الآن در بین كشورها و ملل اساس استیلاء و اساس حركت برای زیاده‌طلبی است آیا تا به حال دیده‌اید كه یك كشور در معامله با كشور دیگر قصدش رساندن خیر و بركت به آن كشور باشد؟ مثلًا فرض كنید كه دو كشور با هم معامله می‌كنند كالایی را ردّ و بدل‌

 می‌كنند، قراردادی را امضاء می‌كنند، پروتكلی را فرض بكنید كه تقریر می‌كنند، در تمام اینها اصل و اساس چیست؟ برای رسیدن به ربح است دیگر، هر كسی زورش بیشتر است طبعاً آن طرف دیگر را در موضع پایین‌تری می‌خواهد قرار بدهد. در تمام حركتهای دنیا و مردم دنیا این مسأله به چشم می‌خورد. یك كشور بیاید به كشور دیگر كمك كند براساس رساندن خیر و براساس منفعت او، و لو اینكه به ضرر خود او هم تمام بشود و راجع به این قضیه دیگر اصلًا بحث قابل طرح نیست؛ چون آنقدر این مسأله روشن است كه خوب مشخّص است كه مسأله به چه عنوان است.

 فقط من یك آمار مدّتی پیش در ذهنم بود از طرف بعضی از سازمانهای وابسته به سازمان ملل آنها این آمار را داده بودند كه اضافه غذائی كه فقط در ایالات متّحده دور ریخته می‌شود، آن اضافی غذای یك ساله می‌تواند تا دو سال ملّت افریقا را سیر كند. اضافه بر این، مدّتها است البتّه این مسأله‌ای كه خدمتتان عرض می‌كنم اینها چیزهایی است كه خود آنها اعتراف می‌كنند برای اینكه سطح صادرات موادّ غلّه در یك سطح معمول بماند، می‌دانید شما در بیشتر شاید در خیلی از سالها این مسأله بوده كه اینها غلّه مازاد خود را به دریا می‌ریزند برای اینكه آن سطح صادرات و قیمت و ارزش در یك سطحی باقی بماند، در حالی كه خدا

 می‌داند روزانه در همین افریقا چقدر از گرسنگی و قحطی تلف می‌شوند. خب چرا به آنها نمی‌دهید، به جای اینكه دور بریزید مجّانی در اختیار آنها قرار بدهید.

 و همین طور در همه موارد ما این مسأله را می‌بینیم. در كیفیت صدور تكنیك به كشورها، تكنولوژی به كشورها، در كیفیت جذب افراد، در كیفیت صدور افراد، در تمام معاملات محوریت براساس منفعت شخصی دُور می‌زند كه الآن این به عنوان یك اصل پذیرفته شده در همه دنیا تلقّی می‌شود. می‌گویند: مسأله تساوی و رعایت حقوق طرفین، یعنی نه شما به ما ظلم كنید نه ما به شما ظلم می‌كنیم. این یك اصل پذیرفته شده است. اگر یكی از آن دو طرف یك كمی اهمال بكند خوب انسان می‌بیند كه چه كلاهی بر سرش می‌رود.

 امّا در حكومت الهی و حكومت انبیاء این مسأله به چشم نمی‌خورد. در حكومت اولیاء الهی مسأله به روح و جان و نفس افراد برمی‌گردد. در حكومت الهی مرز وجود ندارد. همه افراد مؤمن به پروردگار در هر نقطه كه می‌خواهند باشند آنها جزء قلمرو اسلام و حكومت الهی هستند. و بیگانه آن كسی است كه با مرام و مكتب ایمان به پروردگار تعارض داشته باشد ولو در همان مملكت اسلامی باشد. روی این جهت اگر یك نفر مسلمان دریكی از نقاط دنیا باشد بالنّسبه به ملل مسلمان ما و مملكت مسلمان ما جزو افراد شهر نشین و داخل در آن تمدّن محسوب می‌شود. ببینید چگونه اسلام مرز را برمی‌دارد و از ظاهر عبور می‌كند و

 مرز را مرز باطن قرار می‌دهد، مرز عقیده قرار می‌دهد، این حدود و این ثغور دیگر از میان برداشته می‌شود.

 هر یك از افراد مؤمن و مسلمان وقتی كه می‌خواهد به مملكت اسلام بیاید احتیاج به روادید نباید داشته باشد، چون می‌خواهد داخل مملكت خودش بشود، این مرز برای افراد خارج از عقیده است، برای افرادی كه ایمان به پروردگار ندارند. لذا مرحوم آقا می‌فرمودند: خارجی و داخلی دو اصطلاح غیرصحیحی است كه در میان ما رایج است. به نسبت به كشورهایی كه در خارج از مرز كشور قرار دارند اطلاق خارجی می‌شود، امّا افراد غیر مؤمنی كه در داخل در این مرز قرار دارند و فقط وجود فیزیكی آنها تماسّ با مسائل كشوری دارد، این جزو افراد داخلی و شهرنشین و جزو آن مملكت به حساب می‌آیند؛ این صحیح نیست.

 تمام مسلمانانی كه در همه كشورها الآن زندگی می‌كنند بالنّسبه به مملكت ما داخلی هستند، خارجی نیستند. اطلاق خارجی ببینید چقدر مسأله بالاست و چقدر مسأله دقیق است بحث ما راجع به حكومت اولیاء الهی بود، حكومت انبیاء بود. در رسالت یك رسول و در پیام یك رسول هیچ گاه شهر و قلمرو حكومتی آن رسول دخالت ندارد. اگر الآن فرض كنید كه از رسول خدا سؤال كنید آیا دین شما، این دین برای همه افرادی است كه در كره زمین هستند یا برای یك عدّه خاصّی‌

 است كه در مدینه و مكّه و فرض كنید كه یمامه و قطیف و احصا زندگی می‌كنند؟ حضرت می‌فرماید: دین برای همه است وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ‌[[1]](#footnote-1)

 همه افراد مشمول رحمت رسول خدا هستند. البتّه فعلًا ما نظر به مسلمین و معتقدین به توحید در مكتب اسلام می‌كنیم، امّا بعد مطلب را یك قدری توسعه هم خواهیم داد و سایر مذاهب را مورد برّرسی قرار می‌دهیم. در مكتب اسلام اگر از رسول خدا سؤال كنند كه آیا رسالت شما اختصاص فقط به اهل یثرب دارد؟ اهل مكّه دارد؟ یا نه؟ آن مسلمانی كه الآن در حبشه است و آن معتقد به خدایی كه الآن فرض كنید كه در فلان كشور افریقایی یا در فرض كنید كه اروپا یا در امریكا فرض بكنید كه به سر می‌برد. آیا آنها هم داخل در مكتب شما و داخل در دین و .. شما هستند یا نیستند؟ رسول خدا پاسخ می‌دهد: بله من اختصاص به قوم خاصّی ندارم.

 اوّلین مطلبی كه رسول خدا پس از فتح مكّه، التفات كنید مطرح كرد رفت بالای كوه ابوقیس و خطاب به مردم گفت: ای قریش نیاید روزی كه بر من خرده بگیرید و بگویید این مطلب را به شما نگفتم، بدانید كه ارزش در پیشگاه الهی فقط اختصاص به مؤمنین دارد. نَسَب پیش پروردگار هیچ گونه ارزشی ندارد لا فخر عربی علی عجمی و لا عجمی علی عربی إلّا بالتّقْوی، افتخار افتخار عقیده است، افتخار افتخار نسب نیست، این اوّلین كلام رسول خدا بود آمد مطلب خودش را

 روشن كرد، حساب خودش را با مردم تسویه كرد، من این هستم، مكتبم هم این است، و ما بر این اساس پیغمبر را پذیرفتیم و الّا نمی‌پذیرفتیم.

 در حكومت الهی، پان ایرانیسم و پان عربیسم معنا ندارد اینها مال حكومتهای ظاهری است. در حكومت رسول خدا ایمان به خدا فقط مطرح است در هر كجا و در هر نقطه از دنیا كه می‌خواهد باشد. و دلیلش این است كه آن شخص به همان مقدار ایمان به پروردگار با نفس رسول خدا در ارتباط است و دارد بهره می‌گیرد، با نفس امام علیه‌السّلام در ارتباط است و دارد بهره می‌گیرد. هر جا می‌خواهد باشد. مسأله مثل آینه روشن است، قضیه مثل آینه روشن است، رسول خدا به همان مقدار اشراف و اطّلاع بر دورترین فرد از دنیا دارد كه بر نزدیكترین فرد در همسایه خود اطّلاع دارد به یك منوال، مسأله قرب و بُعد در مكاتب الهی و مكاتب انبیاء و مكاتب اولیاء الهی مطرح نیست.

 بنابراین اطلاق خارجی و لفظ خارجی بر مؤمنینی كه خارج از قلمرو مرزی حكومت اسلامی زندگی می‌كنند یا وارد در حكومت اسلامی می‌شوند، این اطلاق خارجی غلط است. خارجی به كسی گفته می‌شود كه با مبانی اسلام و اعتقاد به پروردگار، او در تعارض باشد. آن وقت ببینید اگر قرار بر این باشد كه این مكتب با این تز پذیرفته بشود، آن گاه است كه ما می‌توانیم آن همبستگی لازم و آن وحدت واقعی را بین خود و بین سایر ممالك اسلامی برقرار كنیم، با این تز و با این عقیده،

 واقعاً اعلام كنیم به دنیا كه هر كسی داخل در اعتقاد به پروردگار و ایمان به پروردگار است از ماست و هیچ فرقی بین ما و آنها نیست و این مسأله را در عمل ثابت كنیم.

 سیدالشّهدا علیه‌السّلام می‌فرماید كه: «ما برای حطام دنیا نیامدیم و این اقدام ما به خاطر رسیدن به حطام دنیا نیست.» ولكن برای چه آمدیم لِنَری المَعالِمَ من دینك «تا اینكه آثار ارزشمند و طلایه‌های ذی‌قیمت دین تو را مشاهده كنیم.» یا به عبارت دیگر و عبارت صحیح‌تر لِنُری المعالم من دینك «تا آن معالم دین را به مردم ارائه بدهیم.» تا به حال شما كجا می‌رفتید؟! تا به حال شما دستخوش مسائل عالم كثرت بودید. آنچه را كه مشاهده می‌كردید از حكومتها، مشاهده شما براساس كثرات بود، بر اساس دنیا بود، بر اساس توغّل در مسائل دنیا بود، بر اساس پایه‌گذاری ارزش‌ها بر روابط بود نه بر ضوابط. بر این اساس شما تا به حال مسائل را می‌دیدید. در حكومت ابوبكر شما این چنین می‌دیدید، در حكومت عمر این چنین می‌دیدید، در حكومت عثمان كه مسأله بسیار بالا گرفت، در حكومت معاویه این چنین می‌دیدید، ولی من می‌خواهم آن حكومت واقعی را كه اساس و پایه ارزشها براساس ضوابط است نه براساس روابط، آن را می‌خواهم به شما ارائه بدهم.

 و نُظهِرَ الإصلاح فی بِلادك «و اصلاح را در میان بلاد، ما ظاهر كنیم.» اصلاح امور معنوی را در میان بلاد ظاهر كنیم. ارزشها و واقعیتها را به شما بنمایانیم. چه چیزی پیش خدا دارای ارزش است، و چه چیز پیش خدا ناپسند و نارواست، اگر چه پیش خیلی‌ها این مورد پسند و مورد احترام ممكن است قرار بگیرد.

 بعد حضرت چه می‌فرماید؟ از این جا به بعدش را دقت كنیم: فإنّكم إنْ لا تنصرونا و تنصفُونا قَوِی الظلمة علیكم و عملوا فی إطفاء نُور نبیكم «اگر شما با ما همراهی نكنید ما این هستیم، خصوصیات ما این است، خصوصیات ما اظهار معالم دین است، اظهار اصلاح است، این خصوصیات ماست.» حالا شما چه؟ ان لاتنصفونا «اگر با ما از در انصاف وارد نشوید و اگر ما را در این مسیر كمك نكنید» قوی الظلمة علیكم «ظلمه بر شما استیلاء پیدا می‌كند» و عملوا فی إطفاء نور نبیكم «شروع می‌كنند آن نور پیغمبر را كه در میان شما و در دل شما اندكی از آن باقی مانده، كمی از بسیار باقی مانده، او را هم از بین می‌برند.» یعنی چه؟

 سید الشّهدا در این جا می‌خواهد بفرماید: من در كار نیستم، مسأله من در كار نیست، مسأله، مسأله پیغمبر شماست، خودتان می‌دانید، خودتان می‌دانید! نبی، نبی شماست. من یكی از افراد مثل شما هستم و عملوا فی إطفاء نور نبیكم «نور پیغمبر خودتان را از بین می‌برند.» فقط ظاهری برای شما باقی می‌ماند، نماز ظاهر، روزه ظاهر، حجّ ظاهر، زكات ظاهر، فقط یك ظاهر باقی می‌ماند، امّا آن نور پیغمبر

 در میان شما دیگر وجود ندارد. نماز می‌خوانید ولی احساس روح و رضوان در میان خود نمی‌كنید. روزه می‌گیرید و فقط به یك عمل ظاهری مشغول هستید. این روزه در شما تأثیر نمی‌كند. حج انجام می‌دهید و فقط به عنوان یك سری عوامل ظاهر انجام می‌دهید؛ همان طور كه در منزل خود هستید، همان طور كه در شهر خود هستید. آن چه كه موجب می‌شود این عمل در میان شما رسوخ كند، آن نور نبی شماست كه او در میان شما نیست. نور نبیكم به من چه مربوط است؟ خودتان می‌دانید! خودتان نگاه كنید به صلاح خودتان، خودتان نگاه كنید به وضعیت خودتان! به من چه كار دارید؟ اگر احساس نیاز می‌كنید بیائید، احساس نیاز نمی‌كنید نیائید، چرا می‌خواهید منّتش را بر سر من بگذارید؟! تو پسر رسول خدا هستی، می‌خواهیم كمكت كنیم، می‌خواهیم تو را مساعدتت كنیم، می‌خواهیم تو را چه و چه كنیم، نه نمی‌خواهید نكنید! پیغمبر خودتان است، نور پیغمبر خودتان است، احساس نیاز بكنید من در خدمت شما هستم، احساس نیاز نكنید دنبال همان معاویه و یزید بروید. خیلی روشن و خیلی صریح امام حسین علیه‌السّلام دارد می‌گوید. می‌گوید: اگر شما به سمت من نیائید، چیزی از من كم نمی‌شود؛ نور پیغمبر خودتان كم می‌شود. آن حقیقتی كه بر جان شما مستولی است، آن حقیقت از شما كناره می‌گیرد. این مربوط به، این مسأله است كه:

 در مكتب سیدالشّهدا علیه‌السّلام آن چه كه وجود دارد اتّجاه به حق و حقیقت است بدون در نظر گرفتن حتّی خود، بدون در نظر گرفتن منافع خود، بدون در نظر گرفتن شخصیت خود، بدون در نظر گرفتن عاقبت خود، و بدون در نظر گرفتن پس از ممات خود، این در حركت امام حسین علیه‌السّلام و همه انبیاء و رسل الهی بالأخص ائمّه كه سر حلقه همه اولیاء الهی هستند، قرار دارد.

 برای امام علیه‌السّلام صلح و جنگ یكسان است. به همان مقدار كه سیدالشّهدا علیه‌السّلام در این حركت خود موفّق بود، امام مجتبی علیه‌السّلام در صلح خود موفّق بود و به آن نتایج رسید. بزرگترین ظلم بر امام مجتبی حتّی از میان ما شیعه اینست كه ما به اندازه سر سوزنی بین حركت امام حسین علیه‌السّلام و بین حركت امام مجتبی فرق بگذاریم. این چه تعبیراتی است كه بعضی‌ها می‌آورند؟! ما حسینی هستیم ما حسنی نیستیم. ما چه هستیم! یعنی چه؟ در مكتب تشیع فقط سكّه عصمت به نام چهارده نفر زده شده است و بس. و همه آنها در اتّجاه به حق و اتّجاه به حقیقت و محوریت توحید همه آنها یكسانند. به همان اندازه كه سید الشّهداء علیه‌السّلام هیچ جهتی را و هیچ اتّجاهی را و هیچ سمت‌گیری را جز پروردگار متعال مدّ نظر نداشت، به همان مقدار امام مجتبی علیه‌السّلام این مسأله را دارد. آن وقت ببینید مظلومیت امام مجتبی این است كه ما باید بیاییم و از امام مجتبی بالای منبر دفاع كنیم. ببینید كار به كجا رسیده، باید ما

 بیائیم و امام مجتبی علیه‌السّلام را توجیه و تنزیه كنیم. حركت امام مجتبی را حركت شایسته و قابل توجیه بنمایانیم. این بزرگترین مظلومیت امام مجتبی است.

 امام مجتبی علیه‌السّلام چرا صلح كرد؟ چون امام مجتبی عقل داشت نه اینكه دیوانه بود، امام مجتبی روح مزكّای معصوم داشت نه اینكه دستخوش هوی و هوس بود مانند ما، امام مجتبی، معصوم از هر خطایی بود نه اینكه براساس محوریت شخصی حركت خودش را قرار می‌داد. این بود. امام مجتبی علیه‌السّلام چون امام بود این كار را كرد. حالا متوجّه شدید! چون امام بود و فقط امام می‌تواند این عمل را انجام بدهد نه شخص دیگر، فقط امام است كه می‌تواند آن بصیرت كافی را برای رعایت مصالح مسلمین می‌خواهد، می‌تواند در نظر بگیرد. غیر از امام معصوم نیستند. فقط امام معصوم است كه می‌تواند اعمال او و رفتار او بی‌چون و چرا در بوته امتحان سر فراز بیرون بیاید. فقط امام معصوم است. این امام مجتبی بود.

 یكی از آقایان می‌گفت همان در خیلی وقت سابق، من این قضیه را حدود بیست سال پیش شنیدم. می‌گفت: وقتی كه من در نجف بودم دائماً این مسأله در ذهن من خلجان می‌كرد اتّفاقاً از آقایان معروفی هم بود، الآن دیگر به رحمت خدا رفته كه چرا امام مجتبی آمده و صلح كرده، چرا؟ و این نقطه ضعف در میان ما بود. اتّفاقاً در این مسأله هم ما روایت داریم. یك روایتی است كه من فرصت نكردم‌

 پیدا كنم، دوستان پیدا كنند. ظاهراً در معادشناسی، قطعاً این در معادشناسی است. مرحوم آقا ذكر كردند. روایتی است كه: «به این جهت نسل ائمّه از امام حسین علیه‌السّلام قرار گرفت البتّه به این مضمون من دقیقاً نمی‌توانم بگویم، انشاءاللَه رفقا پیدا می‌كنند و در جلسه بعد شاید صحیح‌ترش را خدمتتان عرض كنم كه امام حسن علیه‌السّلام صلح كرد.» یعنی می‌دانید فاجعه در كجاست؟ خوب این ظاهر روایت شاید نامناسب باشد. خوب یعنی چه، چون امام علیه‌السّلام صلح كرد، خدا نسل ائمّه را از امام حسین قرار داد؟ یعنی بر او برتری دارد؟ نخیر، روایت می‌خواهد این را بگوید یعنی فاجعه قضیه در این جاست: آن قدر نظر مردم، نظر سست و بی‌پایه این مردم، فرق نمی‌كند، نسبت به امام مجتبی علیه‌السّلام آن قدر این نظر، نظر دنی و پستی است كه اگر این ائمّه می‌خواستند از نسل امام حسن باشند شاید یك نوع ضعف و یك نوع انكسار مسأله جلوه می‌كرد، نه اینكه این مسأله بالاتر از اوست.

 یعنی می‌دانید مظلومیت آن كسی است كه یك نفر از نظر شجاعت اگر از امام حسین بالاتر نبود همتراز با سیدالشّهدا بود و این مسأله را در جنگ جمل و در جنگ صفّین به تمام افراد ثابت كرد. همین امام مجتبی اگر بالاتر از سیدالشّهدا نبود، كمتر نبود. از نظر موقعیت اجتماعی از سیدالشّهدا بالاتر بود. بزرگ خانواده، پسر بزرگ امیرالمؤمنین علیه‌السّلام با تمام این اوضاع حلمی داشت كه مروان حكم‌

 هنگامی كه جنازه امام حسن را تشییع می‌كرد، گریه می‌كرد. یكی گفت: تو همانی بودی كه خون به دل این كردی، حالا گریه می‌كنی؟ گفت: من می‌دانم كه چه بر سر او آوردم و این همین طور حلمش مانند كوه در برابر اذیتهای من ایستاد و چیزی نگفت. این را كه می‌گوید؟! و الفضل ما شَهِدَ به أعداءَهُ ببینید دشمنان چه می‌گویند! آنوقت این شخص كه خودش هم از علماء بود، از آقایان بود، این می‌گوید: همیشه برای من این مسأله وجود دارد چرا امام حسن باید صلح كند؟ ببینید علم دارد امّا فهم ندارد. بصیرت نسبت به امام علیه‌السّلام و معرفت امام ندارد. لذا مرحوم آقا می‌فرمودند: مهم‌ترین كتاب من كتاب امام‌شناسی است، چون امام مظلوم واقع شده در این دوران، معرفت امام در این زمان فراموش شده ما امام را نمی‌شناسیم، ما امام را نمی‌شناسیم.

 الآن این مسأله به ذهنم آمد، در یك جلسه بود، یكی از آقایان كه فعلًا هم وجود دارد با مرحوم پدر ما در یك مجلس عقدی بودند، ایشان می‌آمد اثبات می‌كرد كه فرض كنید كه من باب مثال رهبر انقلاب رضوان اللَه علیه كه ایشان آمد این انقلاب اسلامی را به وجود آورد و انصافاً زحماتی ایشان كشید در تشكیل این انقلاب و بیرون آوردن از آن مظاهر ظلم و مظاهر تعدّی و فساد، خداوند ایشان را رحمت كند و با اولیا و بزرگان دین و ائمّه محشور كند، ایشان می‌خواست اثبات كند كه موقعیت و مقام رهبر انقلاب بر تمامی افراد از صدر اسلام تا به حال برتری‌

 دارد. مرحوم آقا می‌فرمودند كه: ما كه علم غیب نداریم و مسائل هم كه به دست ما نیست و بر نفوس و ارواح هم كه اشراف نداریم ولی این ادّعا باید ثابت بشود. بله، ایشان بر اینكه مرد بزرگی بود حرفی نیست، مردی بود مجتهد و بر اساس تكلیف عمل كرد و خداوند به ایشان اجر بدهد و آنچه كه خود صلاح می‌داند از مواهب و از نعم الهی ایشان را نصیب كند، ولی صحبت در این جاست شما می‌خواهید ثابت كنید كه از صدر اسلام تا به حال هیچ كس به هیچ نحوی دارای مقامات و دارای فضائل كه باشد از ایشان بالاتری نمی‌تواند باشد و همه پائین‌ترند.

 این را از كجا می‌توانید ثابت كنید؟ ایشان در جواب گفت: خوب عملی را كه ایشان الآن انجام داده اصلًا تا به حال سابقه نداشته، ایشان فرمودند: خوب موسی بن جعفر هم یك همچنین كاری نكرده امام سجاد هم همچنین كاری نكرده. او در جواب گفت: خوب آنها امام هستند، امام هستند و مسأله‌شان جداست. ایشان گفتند: شما صحبت را می‌برید در عمل ظاهر، اگر مسأله، مسأله عمل ظاهر است پس بنابراین ائمّه هم از نقطه نظر ظاهر كاری انجام ندادند، اگر مسأله مسأله باطن است، شما كه اشراف به باطن ندارید. ایشان ماند. التفات می‌كنید همین مسأله است همین كه خدمتتان عرض كردم.

 مصیبت ما در جایی است كه ما باید بیائیم در خود شیعه و در خود مكتب شیعه، امام حسین علیه‌السّلام را بر امام مجتبی برتری بدهیم و نه تنها برتری بدهیم‌

 بلكه عمل امام مجتبی را به عنوان یك نقطه ضعف، خدای نكرده و نعوذ باللَه در دستگاه امامت به حساب بیاوریم. این چه فاجعه‌ایست! امّا آن شخص می‌گفت: این در ذهن من بود همین طور در ذهن ما بود تا اینكه زمان عوض شد و رسید دوران به دوران عبدالسّلام. عبدالسّلام عارف یكی از رؤسای جمهوری عراق بود كه قبلًا حدود خیلی وقت پیش این دیگر برای مدّتی بر عراق حكومت می‌كرد و بسیار مرد متعصّبی بود و سنّی متعصّبی بود وخیلی هم آدم لاابالی بود و شنیدم در بصره وقتی كه سخنرانی كرد در آن جا گفته بود: ای اهل بصره من بر خلاف علی كه آمد در این جا و شما را مذمّت كرد و گفت یا اشباه الرّجال ای كسانی كه مانند مرد هستید ولی از آثار مردانگی در شما نیست، من شما را تمجید می‌كنم به مردانگی و افتخار می‌كنم به وجود یك همچنین افرادی، سوار هلی‌كوپتر می‌شود می‌آید به سمت بغداد، هلی‌كوپتر منفجر می‌شود. با علی كه كسی نمی‌تواند در بیافتد آقاجان!

 عربها یك مثالی دارند می‌گویند: گوشت رفت بالا و ذغال آمد پائین! همان بالا خلاصه كارش ساخته شد. ایشان می‌گفت: در زمان عبدالسّلام یك موقعیتی برای عراق پیش آمد، در آن موقعیت مرحوم آیت اللَه حكیم رضوان اللَه علیه كه بسیار مرد بزرگی و محترمی بود، مرحوم آقای حكیم در آن جا در فشار قرار گرفت، همه افراد آمدند در پیش ایشان و اصرار بر اعلام مقابله با این روش را

 كردند و ایشان هیچ اقدامی به عمل نیاورد و در آن زمان برای همه مسلّم شد اگر ایشان این اقدام را می‌كرد فقط و فقط این قضیه به نابودی خودش متوجّه می‌شد و كمترین اثر مثبت و نتیجه‌ای بر این مسأله مترتّب نمی‌شد. می‌گفت: آن موقع ما فهمیدیم مظلومیت امام مجتبی را، خداوند راهنمایی‌اش كرد، كمكش كرد.

 در بعضی از مواقع مسأله این طوری است، انسان باید براساس مصالح قدم بردارد، نه اینكه هر چه كه به نظرش آمد، هر چه كه به ذهنش آمد، هر چیزی كه دلش خواست به هر كیفیتی كه انجام داد. دزد وقتی كه به منزل شما می‌آید و این دزد اسلحه دارد و در دست شما چیزی نیست و شما را تهدید می‌كند اگر بخواهید با او مقابله كنید، هم پولتان را برده و هم شما را از بین برده، روش عقلایی در این جا چیست؟ می‌گوئید: آقا بیا پول را بردار و ببر و آن گوشه است. او هم برمی‌دارد و می‌برد وفقط پول را برمی‌دارد و می‌برد، دیگر شما را كه نمی‌برد. امام مجتبی علیه‌السّلام در یك همچنین وضعیتی داشت و اگر سید الشّهداء به جای امام مجتبی بود، همین كار را انجام می‌داد. و اگر امام مجتبی علیه‌السّلام به جای سید الشّهدا و در این وضعیت بود همین عمل را انجام می‌داد بدون یك سر سوزن كم یا زیاد،

 این به خاطر جهان‌بینی یك امام علیه‌السّلام است، بصیرت یك امام علیه‌السّلام است. در این جاست كه انسان دیگر با اطمینان خاطر هر عملی را كه دستور دهند می‌تواند اجرا كند و با اعتماد كامل به هر چیزی كه او را متوجّه كنند در

 این جاست كه فقط می‌تواند اقدام كند، چون امام است، معصوم است، خود را در نظر نمی‌آورد.

 و یكی از مطالبی كه، یكی از مسائل بسیار مهمّی كه ما در جریان سیدالشّهداء علیه‌السّلام مشاهده می‌كنیم همین كیفیت بیان حقائق است در روز عاشورا. یك كلام از توجّه افراد به خود، ما در وجود سیدالشّهدا نمی‌بینیم؛ یك حركت كه باعث تلطیف قلوب و تعطیف قلوب نسبت به سیدالشهدا باشد، دلها را به او نرم كند به آن موقعیت و به آن وضعیت ما نمی‌بینیم! می‌گوید: می‌خواهید مرا از بین ببرید، ببرید، اسیر می‌خواهید بكنید افراد را، بكنید! من همینم، موقعیت من همین است، اتّجاه من اتّجاه به حق است، شكست و عدم شكست در مسیر من معنا ندارد، من اگر غلبه بكنم خوشحال بشوم، اگر غلبه نكنم ناراحت بشوم، در وضعیت من وجود ندارد. اگر هزار مرتبه هم شكست بخورم، باز مرتبه هزار و یكم برمی‌خیزم و به همین راهم ادامه می‌دهم. ما همین طوریم؟

 امیرالمؤمنین علیه‌السّلام وقتی كه از صفّین برمی‌گشتند گذرشان به كربلا می‌افتد، جریان مفصّل است، حالا ما آن مقدار را رها می‌كنیم، این یك تكّه از كلام آن حضرت را می‌گیریم. بعد از اینكه حضرت خواب بردند و جریان كربلا را دیدند و سیدالشّهداء را دیدند و اینها خیلی مفصّل است، بعد حضرت می‌فرماید: هنا مناخ ركاب و مسارع العشاق لفظ عشق در روایات خیلی كم آمده ولی یكی از آن موارد

 اینجاست. حضرت می‌فرمایند: در این جا محلّ نزول و افتادن و زیارتگاه و مرقد افرادی است كه این افراد عاشقند، شخصی كه عاشق است هیچ مصلحتی را برای خود در نظر نمی‌گیرد، هیچ جائی را در درون خود برای خود نگه نمی‌دارد، تمام هدف و تمام نیت او رسیدن به معشوق و برآوردن خواهش‌ها و نیاز معشوق است، غیر از این است، واقعاً حالا اگر این لفظ را بیاید امام بگوید افرادی كه با سیدالشّهدا بودند، اینها عاشق سیدالشّهدا بودند، عاشق خود سیدالشّهدا بودند نه عاشق پیروزی سیدالشّهدا، نه عاشق رسیدن به مواهب و نعمات و نصیبهایی كه از آن حضرت نصیب آنها می‌شود. آنها سیدالشّهدا را می‌خواستند و بس، لذا ما در آنها می‌بینیم زهیر بلند می‌شود و می‌گوید: اگر هزار مرتبه ما را بسوزانند، بكشند، بسوزانند، خاكسترمان را بر باد بدهند مرتبه هزار و یكمی باز دست از تو برنمی‌داریم. چرا؟ چون ما تو را می‌خواهیم چه زنده باشی، چه در این دنیا نباشی، ما تو را می‌خواهیم، ما زندگی را نمی‌خواهیم، ما خود تو را می‌خواهیم، یعنی زهیر در آن موقع اصلًا خودش را نمی‌دید. وقتی خودش را نبیند هزار مرتبه هم او را بكشند خوب مسأله فرقی نمی‌كند.

 مسأله مهمّ برای افراد در روز كربلا مسأله ظاهر نبود، مسأله بدن نبود، مسأله روح بود و آن روح، بقا دارد، چه بدن بقاء داشته باشد یا بقاء نداشته باشد. این مسأله خیلی مهم است، چرا آنها می‌گفتند كه: ما فقط تو را می‌خواهیم. چرا؟ چون‌

 این بدن ارزشی ندارد، این بدن قیمت ندارد، لباسی كه الآن به تن شماست قیمت دارد؟ اگر لباس شما را ببرند خب یك لباس دیگر تنتان می‌كنید، شما كه هستید برای اینها مسأله مهم مسأله نفس و روح است. لذا اصلًا اینها به موقعیت خودشان فكر نمی‌كردند. آیا اسم اینها در تاریخ می‌ماند یا نمی‌ماند، آیا در ذهن اینها خطور می‌كرد؟ آیا در مزار اینها قبّه و بارگاه می‌سازند یا نمی‌سازند، برای اینها مطرح نبود! نسازید، شخم ببندید، مگر متوكّل نیامد تمام زمین كربلا را شخم بست و به آب بست، آیا از مقام و موقعیت آنها كم شد؟ آیا اینها در آن موقع ناراحت شدند كه چرا متوكّل آمده و زمین را شخم كرده، نه خیلی هم خوشحال هم بودند. ما رسیدیم به مقصود، حالا مزار ما را هر كاری می‌خواهید بكنید، بكنید گندم بكارید، جو بكارید، قبّه بسازید، نسازید، امّا در سایر افراد این مسأله وجود دارد. چرا افرادی كه در كربلا بودند به گفته امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نه به گفته بنده" لم یسبقُهُم سابق و لا یلحَقَهُم لاحِق" نه گذشتگان به آنها می‌رسند و نه آیندگان. این كلام امیرالمؤمنین است كلام من نیست، نه گذشتگان به این مرتبه می‌رسند و نه آیندگان، این چه حالتی در میان اصحاب سیدالشّهدا بود كه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام این گونه خطاب می‌كند. آن چه بود، آنها عاشق امام حسین بودند ولی ما چه؟ نه نیستیم، شوخی می‌كنیم تا وقتی كه پیروزی باشد خوشحالیم، وقتی كه یك شكست باشد، یه خورد می‌رود. عجب چه شد قضیه، چه شد مسأله، به ما كه وعده پیروزی داده‌

 شد، پس چرا این جوری از آب درآمد! در اصحاب امام حسین این جوری از آب درآمد نیست، نیست. در ما هست، به ما این وعده داده شد چرا اینطور شد! در اصحاب امام حسین نبوده، از اوّل امام حسین حسابش را با آنها تصفیه كرد. گفت: فردا همه‌تان از دنیا می‌روید، همه‌تان شهید می‌شوید، برای همین گذاشتند نهصد نفر رفتند دیگر، گفتند كه ما چه فكر می‌كردیم چه شد، خیال می‌كردیم این پسر رسول خداست، ید و بیضایی دارد، عصایی دارد، شقّ القمری دارد، پدرش خورشید را برگرداند، این هم شاید بتواند بعضی از كارها را انجام بدهد.

 در روز عاشورا تمام نیروها و قوای الهی و مظاهر الهی آمدند از امام اجازه بگیرند، حضرت اجازه ندادند. جن آمد اجازه بگیرد حضرت نداد، ملائكه آمد اجازه بگیرد اجازه نداد، قوای مدبّره عالم، زلزله آمد حضرت اجازه نداد، باد آمد اجازه نداد، صاعقه، تمام قوائی كه اینها وسائط نزول اسماء و صفات الهی در عالم كثرت بودند آمدند پیش سیدالشّهدا اجازه نداد، چرا اجازه بدهد؟ اصلًا خودش دارد این كار را انجام می‌دهد، خود امام علیه‌السّلام نازل كننده اسماء و صفات الهی است. می‌خواهد به این‌ها بگوید، بگوید بابا قدرت شما هم دست من است، آمدید اجازه از من می‌گیرید این‌ها را از بین ببرید، وحوش آمدند اجازه نداد، چرا؟ آن وجهه‌اش وجهه توحید است، به كثرات نگاه نمی‌كند، آن می‌خواهد به او برسد اینها را مانع می‌بیند ملك بیاید جلوی قتل او را بگیرد، قتلی كه موجب شفاعت كبری‌

 است، شهادتی كه او را به شفاعت كبری می‌رساند، به ملك می‌گوید: تو می‌خواهی مرا از این فیض محروم كنی؟ اجازه به تو بدهم؟ التفات می‌كنید مسأله كجاست و چقدر ما فاصله داریم تا آنجا، دارد به ملائكه می‌گوید تو داری مرا از رسیدن به این مرتبه باز می‌داری؟ به جدّ زبان حالش است. حالا حضرت این طور نگفت به آنها، آنها دلشان را نشكست، زبان حال حضرت به آنها این است: اگر من به این مرتبه برسم برای شما خوب است نعمتش به شما هم می‌رسد، نصیبش به شما هم می‌رسد، بگذارید ما این راه را برویم،

 در وجود امام، در وجود حضرت ابوالفضل علیه‌السّلام در روز عاشورا چه می‌گذشت كه حضرت سجّاد فرمود: برای عموی من عبّاس مرتبه‌ای است انّ لعمّی العبّاس لدرجة تغبطهُ جمیع الشّهدا، تمام شهدا به این عموی من غبطه می‌خورند، چه بوده؟ آیا فقط برای قطع دست بوده! خب خیلی دستها قطع می‌شود، آیا فقط برای تشنگی بوده، خب خیلی افراد تشنه‌اند، در وجود حضرت ابوالفضل چه جریانی وجود داشت و در چه مرتبه‌ای بود حضرت ابوالفضل كه اصلًا با وجود آن مرتبه، نظر كردن بر آن مصائبی كه برای آن حضرت پیدا شد ننگ برای آن حضرت است، وجود حضرت ابوالفضل در روز عاشورا فانی در سیدالشّهدا بود، این مسأله است، هزار مرتبه دستش را قطع بكنند برای او مهم نیست، هزار مرتبه عمود آهن بر سرش بزنند برای او مهم نیست، آن چه كه حضرت ابوالفضل را حضرت‌

 ابوالفضل كرده این است كه در وجود برادرش فانی است و اصلًا وجودی از خود نمی‌بیند. لذا نگاه كنید چكار می‌كند، سه تا برادر كه با خودش می‌شوند چهار تا، هر سه تا را زودتر می‌فرستد برای میدان و شهادت آنها را می‌بیند. برای برادرش می‌گوید: نكند اگر من نباشم خدای نكرده یك كمی سستی، خطوری، تصوّری یك مسأله‌ای در اینها پیدا بشود و اینها. نه می‌خواهد مطمئن باشد، كجا یك همچنین شخصی پیدا می‌شود، یعنی می‌خواهد خانواده خود را، خانواده خود را، برادران خود را كه از خودش هستند از یك مادر، این خانواده را فدا كند برای امام خودش، نه یك مرتبه، هزار مرتبه، صد مرتبه اتّفاق بیافتد. این مسأله مسأله‌ای است.

 یا در مورد سیدالشّهدا علیه‌السّلام تمام الآن دیگر اصلًا جای برای وارد شدن در این مسأله نیست. من می‌خواستم راجع به قضایای دیگر صحبت كنم، دیگر وارد شدیم. انشاءاللَه مسأله خصوصیات حركت امام حسین علیه‌السّلام باشد برای وقت دیگر و برای موقعیت دیگر، سیدالشّهدا علیه‌السّلام در قضیه كربلا و در قضیه روز عاشورا اصلًا به تنها چیزی كه فكر نمی‌كرد به موقعیت خود پس از شهادت بود كه حالا بعد از من برای ما گنبد می‌سازند، برای ما بارگاه می‌سازند، برای ما چه می‌كنند، شیعیان می‌آیند زیارت می‌كنند، چه می‌كنند، اصلًا این حرفها در كار نبود. تمام این مسائل مادون اتّجاه انسان به پروردگار غیر از خسران چیزی نیست، ما باید از امام حسین تأسّی كنیم، ما باید از امام حسین پیروی كنیم.

 مرحوم آقا وقتی كه می‌خواستند از دنیا بروند به من وصیت كردند مرا بالا سر حرام است دفن كنید، مرا جلوی حضرت حرام است دفن كنید، راضی نیستم، پایین پا دفن كنید، اگر پیدا نشد پشت سر و اگر نه ببرید خارج شهر همان، همان جائی كه در باصطلاح مشهد است و مزاری در اوست، ببرید آنجا. بعد از فوت ایشان و اینكه غیر از آن جائی كه فعلًا هستند كه در همان دهلیز ورودی زوّار امام رضا علیه‌السّلام است. خیلی افراد از ما سؤال می‌كردند: آقا چرا این جا دفن كردی؟ چرا در حرم نبردی؟ چرا در آن جا، می‌گفتیم آقا این خواست خودشان است، وقتی خودشان می‌گویند ما را پایین پا دفن كنید خوب این دیگر در این جا چه فضولی می‌توانیم ما انجام بدهیم. مسأله خواست خودشان است. بعضی آمدند گفتند خوب آقا اگر در حرم بود بهتر بود سنگی داشت، چه داشت، تمام اینها آقا همه‌اش كثرات است، تمام اینها تخیلات است، شرافت و افتخار پدر ما به این است كه پائین پای امام رضا باشد، غیر از این باشد ما این بابا را قبول نداریم، آن چه كه ما از او دیدیم این بود. آن چه كه ما در زمان حیاتش دیدیم این بود و با عمل ثابت می‌كرد این مسأله را. ایشان وصیت كرد به ما كه وقتی كه من از دنیا می‌روم برای ما اعلامیه پخش نكنید، در مساجد فاتحه نگیرید، فقط سه روز در منزل، حتّی اقوام را هم خبر نكنید، برای چه از این طرف و آن طرف بیایند؟ چرا؟ فقط به ایشان اعلام كنید برای ما فاتحه بخوانند. بله فاتحه یك مسأله‌ای است كه بسیار خوب و مستحب هم‌

 است و انسان باید طلب رحمت و خیر و بركت برای افراد بكند و این مطالب را ایشان شوخی نمی‌كرد، جدّی می‌گفت. خب ما ایشان را می‌شناختیم دیگر، ما ایشان را به اثبات در قدم و احكام در قدم و موازین و مبانی ایشان را می‌شناختیم. این مسأله شوخی نبود. سه روز گفتند مستحب است اقامه عزا آن هم در منزل و بعد از سه روز تمام. اربعین برای من نگیرید، اربعین گرفتن حرام است، اربعین اختصاص به سیدالشّهدا دارد، شما هم جائی اربعین نروید، اربعین فقط مال سیدالشّهدا است. حتّی پیغمبر اربعین ندارد، امیرالمؤمنین اربعین ندارد، دارد؟ آیا امام صادق اربعین داشت، امام باقر داشت، فقط و فقط این اربعین اختصاص به سیدالشّهدا دارد، ما آمدیم این اربعین را داخل در سایر مسائل كردیم. برای اموات خودمان اربعین می‌گیریم. در كجای از اسلام نسبت به اربعین برای مرده دستور داریم! در كدام روایت فقهی ما راجع به این سنّت دستوری داریم ولو یك روایت! كجا بود یك همچنین مسأله‌ای، اربعین مال سیدالشّهدا است و بس، می‌گویند آقا چه اشكال دارد خوب اقامه یك مجلس عزاست! خب ثلاثین بگیرید، روز سی‌ام بگیرید، چرا اربعین می‌گیرید؟ روز دهم بگیرید، روز پنجاهم بگیرید، روز صدم بگیرید. مجلس، مجلس است دیگر، ترحیم هم ترحیم است. حتّی ایشان به ما فرمودند: سالگرد برای ما هم نگیرید، سالگرد مال امام است، این قدر نسبت به موازین، ایشان دقیق بودند. من جلسه امروزم را می‌خواستم اختصاص بدهم به‌

 شعارهائی كه باید در حكومت اسلامی آن شعارها مطرح باشد، انتخاب الفاظ و عناوین در حكومت الهی و حكومت انبیا چیست؟ چه عباراتی باید در حكومت مطرح باشد. چه كلماتی باید به مردم گفته بشود، و چه تعابیری باید در حكومت اسلامی آن تعابیر را بكار برد، ولی خوب بالأخره بحث به جای دیگر كشیده شد، ایشان می‌فرمودند: حتّی برای ما سالگرد نگیرید، سالگرد مال امام است، وفات امام، میلاد امام، مال امام است. لذا ما برای ایشان سالگرد نگرفتیم، فقط سال اوّل آن هم مختصر آن هم چنان در فشار قرار گرفته بودیم كه محاذیری بود. علی كلّ حال مسأله حتّی دست خود ما هم نبود و ما هیچ گاه برای ایشان دیگر سالگرد نگرفتیم. حتّی اگر در بعضی از اوقات خوب ممكن است مجالسی باشد به یاد ایشان ولی آن در روز نه صفر كه روز وفات ایشان است نیست، بر خلاف نظر ایشان است دیگر، ما كه نمی‌توانیم بر خلاف نظر عمل كنیم. این را می‌گویند ثبات در قدم، یعنی اصلًا برای خود، ولی خدا همین است! ببینید، ولی خدا فكر این را نمی‌كند بعد از من شخصیت من چه خواهد شد، بعد از من چه مسائلی پیش خواهد آمد.

 یكی از دوستان می‌گفت: مدّتها این در ذهن من بود و مرا ناراحت می‌كرد اهل معنا و اهل مشاهدات است كه چرا ایشان باید فرض كنید كه اینجا دفن بشوند؟ می‌گفت: یك روز رفتم سر مزار ایشان و خلاصه خیلی از ایشان گله كردم كه اولًا جائی است كه ما نمی‌توانیم اینجا بیائیم، چون بالأخره مدخل ورودی‌

 خانمهاست و خوب طبعاً خود ما هم هر وقت مشهد می‌رویم در بسیاری از موارد شاید حدود هشتاد درصد، نود درصد من از دور فاتحه می‌خوانم. چرا مزاحم بشویم؟ هستند آنجا مستفیض می‌شوند. ما دیگر مانع نشویم، از دور یك فاتحه‌ای می‌خوانیم و می‌رویم. بله، در بعضی از اوقات كه كسی نیست می‌رویم، می‌نشینیم آن جا و یك چند دقیقه‌ای هستیم. خوب چرا این طور است و چرا پائین پا و چرا در صحن و بالأخره اینجا سرما دارد، نمی‌دانم گرما دارد، نمی‌دانم موانعی وجود دارد، از این مطالب در ذهنش می‌آمد، می‌گفت در همان حال ایشان به من فرمودند گفتم اهل معناست كه تو چه داری می‌گویی، اصلًا چه داری می‌گویی، اصلًا در چه فكری هستی، اصلًا در چه تخیلی هستی، من خودم خواستم كه در اینجا باشم، مگر مسأله دست شخص یا كس دیگر است. در آن روزی كه ایشان قرار بود دفن بشوند، تمام مواردی را كه در خود حرم بود، چند مورد برای ما شمردند كه این ور و تمام این موارد را ما بر خلاف رضای ایشان دیدیم و قبول نكردیم و فقط گفتند یك جا هست، گفتیم بسیار خوب، همین جا باشد، التفات می‌كنید، نباید انسان از اصول تخطّی كند، در مبانی نباید انسان تخطّی كند، حالا هر جا می‌خواهد باشد. پدر ما هر جا كه می‌خواهد باشد، افتخار پدر ما به این است كه زوّار بیایند از روی قبر او عبور كنند به زیارت علی بن موسی الرضا بروند و این افتخار ماست، این مسأله برای ما و برای شخص من فقط امام علی بن موسی الرضا مطرح است نه‌

 كس دیگر. این را بدانید آن چه كه برای یك شیعه باید مطرح باشد فقط چهارده معصوم است. هیچ كس دیگر در قلمرو معرفتی انسان نمی‌تواند داخل بشود، اگر هم كسی هست باید كسی باشد كه خود را در حیطه ولایت آن حضرت قرار بدهد، آن وقت آن موقع دیگر می‌تواند ارزش پیدا بكند. اصل امام است، اصل فقط علی بن موسی الرّضاست و بس، هیچ امر دیگری! اینی كه من دارم خدمتتان عرض می‌كنم به این محكم و به این پافشاری چون مأمور هستم این طور بگویم، هیچ مسأله دیگری، این را شما بدانید در آن چه كه در مخیله من می‌گذرد و در مطالبی كه خدمت دوستان عرضه می‌كنم، هیچ مسأله‌ای مادون امام علیه‌السّلام نمی‌تواند بگنجد، هیچ قضیه‌ای، فقط همین. خود ایشان هم در اشعارشان هم دارد:

آن كه سرود این دُرر پاك را \*\*\* خاك ره كوی حسین است و بس‌

 خوب همین است دیگر. ما هم همین طور باید باشیم. بعد ایشان می‌گویند: تو چه خیال می‌كنی؟ عبارت ایشان به او این بود كه مرا در اینجا حبیب بن مظاهر علی بن موسی الرّضا قرار دادند، التفات كردید، او دربان امام حسین بود، این هم دربان است، چرا؟ چون مثل حبیب است چیزی از خودش ندارد، خیلی آقاجان فرق است بین این مكتب و بین آن مكتبی كه بگوید ما فلان شخص را در فلان جا دفن كردیم، چون اگر می‌بردیم مشهد نفر دوّم محسوب می‌شد. خیلی فرق است، خیلی فاصله است و به ما این را یاد دادند. در مكتب الهی و در مكتب، حالا ما

 نمی‌دانیم آن گذشتگان، این بزرگان، اینها كه از دنیا رفتند شاید خودشان هم راضی نباشند در خیلی از مسائل، این طور هم شاید نباشد، این گنبدها و این بارگاه‌ها و این مسائلی كه هست شاید خودشان هم نمی‌خواستند. علی كلّ حال، دیگر بعد از مُردن كه اختیار از دست انسان بیرون می‌رود. ولی علی كلّ حال مسأله همین است، گفت: ره چنان رو كه رهروان رفتند. التفات كردید، رهروان این بودند و رفتند و رسیدند.

 لذا سیدالشّهداء علیه‌السّلام بر این اساس بود. گنبد بسازند یا نسازند، از او یاد بكنند یا یاد نكنند، ما كه الآن داریم در این مجلس یاد می‌كنیم، ما كه الآن داریم در این مجلس از سید الشّهدا یاد می‌كنیم این یك نفعی است كه خود ما داریم می‌بریم. یعنی نفس آن حضرت است كه الآن بر این مجلس آمده استیلاء پیدا كرده تا اینكه ما بتوانیم یك سر سوزنی، یك سر سوزنی، و الّا قابل كه هیچ وقت نمی‌تواند خودش را به فاعل برساند. فاعل باید افاضه فیض كند. این معرفت، معرفت امام است. لذا مكتب سیدالشّهدا می‌شود اسوه، اسوه یعنی این، در مكتب سید الشهداء یك ذرّه راه ندارد از كثرات، یك ذرّه راه ندارد از دنیا، یك ذرّه از اهواء، یك ذرّه از مادون اللَه، مادون خدا، هر چه می‌خواهد باشد ولو به اسم شعائر باشد، این جا را آباد می‌كنند، این جا را گنبد می‌سازند، مردم می‌آیند این جا دعا به پا می‌كنند، اینها همه‌اش كثرات است. آن چه كه سیدالشّهدا را بر تارك تاریخ الی‌

 الأبد متلألی‌ء و درخشان كرده این است كه در مكتب سیدالشّهداء فقط اللَه وجود دارد و بس، هیچ چیز دیگر نیست. و همین در راه نشان داده می‌شود كه در مسیر آن حضرت اینها همه نشان داده می‌شود. و الّا كشته شدن خیلی مسائل، خیلی افراد می‌آیند و بدن خودشان را فدا می‌كنند ولی بدن را فدا می‌كنند برای چه، بدن را فدا می‌كنند برای شخصیت خودشان. شخصیت است كه حقیقت انسان است. شما كه بدن را فدای شخصیت می‌كنید دیگر هنر نكردید! آن كسی كه می‌آید و خود را از بین می‌برد و با یك اعمالی خود را به نابودی می‌كشاند، یا در زندان یا در غیر زندان برای اینكه به دنیا اعلام كند هدف خود را، برای اینكه به افراد اعلام كند مكتب خود را، برای اینكه خودیت خود را به افراد اعلام كند این چه ارزشی دارد! در میان سابق هم بودند، وقتی كه ابی‌لهب را می‌خواست آن شخص به قتل برساند، یعنی می‌خواست سرش را ببرّد، می‌گوید: بیا سر مرا از پائین بِبُر كه وقتی پیش پیغمبر می‌بَرید آن جلالت و عظمت من محفوظ باشد. در موقع فوت و در موقع مرگ به فكر شخصیت خودش است. حالا این برای او از بین بردن بدن ارزشی دارد، ارزش ندارد. این دنبال شخصیت خودش است، این به دنبال موقعیت خودش است پس از مرگ، این ارزش ندارد، حتّی در زمان سابق هم همین طور بوده.

 نقل می‌كنند، من در تاریخ عرب می‌خواندم كه بسیاری از همین رؤسای عرب و شجاعان و اینها اصلًا عارشان می‌شد وقتی كه در مقابله با لشگر قرار

 می‌گرفتند از عقب كسی به آنها بخواهد حمله بكند، اصلًا عارشان می‌شد روبرگردانند، می‌گفتند: اگر مرد و مردانه‌ای بیا از جلو حمله كن! این برای من عار است بیایم با یك نفر مقابله كنم كه او اینقدر شخص پست و اینقدر شخص دَنی و غیر شخصیتی است كه می‌خواهد از پشت به من حمله كند و مرا از بین ببرد. من اصلًا رویم را به این برنمی‌گردانم و حتّی او می‌آمد و از بین هم می‌بردش هم اتّفاقاً! ولی این شخص اینقدر متكبّر بود و اینقدر شخصیت دوست و بر محوریت خود و شأنیت و شخصیت خودش بود كه حتّی سرش هم برنمی‌گرداند و از بین می‌رفت. خوب این یعنی چه، آیا این از بین رفتن برای او افتخار است؟ آیا این كشته شدن برای او افتخار است، افتخار نیست. ولی سیدالشّهدا و اصحاب به این فكر نبودند، به این فكر نبودند كه بعد از فوتشان چه خواهد شد. ما كار خودمان را انجام می‌دهیم، بعد از ما گنبد و بارگاه بر مزار ما بسازید یا نسازید ما راه خودمان را می‌رویم، ما زائر داشته باشیم یا نداشته باشیم راه خودمان را می‌رویم. امام حسین دارد می‌گویدها، آن چه كه ما باید به او برسیم اوست، و به او هم رسیدیم و بقیه حطام است. اینجاست كه عاشورا می‌شود اسوه، عاشورا اینجاست كه می‌شود الگو، اسوه بودن امام حسین روز عاشورا برای همین است، برای این مسأله است كه در آن جا مسائل دیگر در آن جا راه ندارد، دنیا در آن جا راه ندارد، تصوّرات و تخیلات راه ندارد. افراد بیایند آنجا، نیایند، زمانی بیایند، زمانی نیایند، در این جا راه ندارد.

 در زمان مرحوم آقا یادم است یك روز ما در منزل بودیم یك شخصی طلبه‌ای آمد در آن جا می‌خواست خدمت آقا برسد، و ایشان هم مجال نداشتند و وقتی الحاح كرد و بالأخره آمدند و یك چند دقیقه‌ای ایشان را دید. من هم در آن جا بودم، من جمله از صحبتهایی كه می‌كرد زمان، زمان جنگ بود، می‌گفت: آقا من اخیراً متوجّه شدم كه در قصدم و در نیت قربتم خللی است. ایشان فرمودند: چطور؟ گفت: وقتی كه من در آن جا بودم در همان جبهه و همان در معركه قِتال یك روز رفته بودم برای تجدید وضو، من در آن موقعیت با خودم احساس كردم اگر الآن فرض كنید كه یك سلاحی بیاید، یك وسیله‌ای بیاید، یك بمبی بیاید چیزی و من در این حال از دنیا بروم و بمیرم خوب این بد است كه، می‌گفت، حالا فرض بكنید كه آدم باید در میان جنگ فرض كنید كه كشته بشود، نه اینكه حالا نشسته فرض بكنید كه یا خوابیده مثلًا من باب مثال این درست نیست. حالا چه می‌گویند؟ می‌گویند كه این آقا فرض كنید كه خوابیده بود، فرض بكنید كه یك دفعه چنین شد یا اینكه نه در حین فرض كنید كه حمله در حین چه و این حرفها و الآن احساس می‌كنم خوب این نیتش خوب بود، نیتش خوب بود و متوجّه این مسأله متوجّه شد و این متوجّه نقص شد، متوجّه نقص خودش شد. امّا برای اصحاب امام حسین این مسأله مطرح نیست. تازه این شخصی كه آمد در آن جا بسیار مرد محترمی بود، بسیار مرد باتقوایی بود، اگر نبود كه یك همچنین مطالبی‌

 برایش پیش نمی‌آمد، خدا می‌خواست متوجّهش كند، ولی برای افراد و اصحاب سیدالشّهدا اصلًا این مسائل نبود، حبیب بن مظاهر جلوی امام حسین افتاد، یعنی وقتی كه حضرت داشتند نماز می‌خواندند، آمدند دو نفر در جلوی حضرت ایستادند كه تیرها كه می‌آید به حضرت اصابت نكند، یكی از آنها حبیب بن مظاهر بود دیگر، خوب حالا این در میدان جنگ نشد و فرض بكنید كه من باب مثال قتال نكرد، خوب نكرد كه نكرد، او فقط می‌خواهد خودش را فدای امامش بكند، این مسأله مهم است. پس بنابراین نتیجه‌ای كه از عرائض امروز گرفته می‌شود آن اینست كه در مكاتب الهی آنچه كه وجود دارد فقط و فقط توجّه به توحید است و هیچ گونه التفاتی به خود و به منافع خود و شخصیات خود و آن چه كه پس از خود انجام می‌گیرد یا نمی‌گیرد، در آن مكتب وجود ندارد.

 انشاءاللَه امیداوریم كه خداوند ما را از سرچشمه ماء معین معارف اهل بیت علیهم السّلام سیراب و كامیاب بگرداند، در فرج امام زمان علیه‌السّلام تعجیل بفرماید، اولیاء امور در حفظ مبانی اسلام تأیید بفرماید. شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام از گذشتگان را مشمول غریق رحمت واسعه مقام ولایت بگرداند. آمین.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. ١ سوره الانبياء (٢١) آيه ١٠٧ [↑](#footnote-ref-1)